

فرازهایی از کتاب مقدس

فرازهایی از کتاب مقدس

# ایوب

سطح مقدماتی

فرازهایی از کتاب مقدس

# ایوب

این کتاب ترجمه‌ای است از:

les dossiers de la Bible

**JOB**  
la souffrance

janvier 1990 - No 31

## فهرست

|    |                              |
|----|------------------------------|
| ۵  | سرمقاله                      |
| ۶  | پیدایش کتاب ایوب             |
| ۹  | دوستان ایوب                  |
| ۱۴ | ایوب از چه شکایت دارد؟       |
| ۱۹ | داستان ایوب                  |
| ۲۲ | خدا به ایوب جواب می دهد      |
| ۲۹ | ایوب های دیگری از شرق باستان |
| ۳۲ | مزامیر ایوب                  |
| ۳۶ | از ایوب تا عیسی              |
| ۴۰ | با ایوب در مقابل مرگ         |
| ۴۵ | گروه های کتاب مقدسی          |
| ۴۸ | رها کننده ام زنده است        |
| ۵۰ | خادم رنج دیده                |

## پیدایش کتاب ایوب

کتاب ایوب همچون مسیر شبانه ایمان‌داری مجروح است که بدبختی را همواره پاداش گناه نمی‌داند. افراد بی‌گناهی هستند که رنج می‌کشند و این باعث لغزش می‌شود. به همین علت است که ایوب چه برای انسانهای عهد عتیق و چه برای افراد امروزی تصویر شخصی است که ایمان دارد، درحالی‌که ظلمت غلیظ و پابرجا حکمفرماست و خدا سکوت اختیار نموده و همین می‌تواند این فکر را القاء نماید که خدا حضور ندارد.

در فرهنگ غربی ما، تصویر مرسوم ایوب، مرد بدبخت برهنه‌ای که بر خاکستر نشسته به مظهر تعمقی بر درد و رنج بشر شباهت دارد. در کتابمقدس، کتاب ایوب در رأس کتابهای حکمت قرار گرفته و درست قبل و یا بعد از مزامیر واقع است. این کتاب تفکر مذهبی نوینی بعد از دوره تبعید است، اعتراضی است بر علیه عقیده مرسوم در آنزمان در مورد کیفر، که طبق آن شخص عادل پاداش دریافت می‌کرد و شخص گناهکار مجازات می‌شد. آیا بدبختی و رنج همیشه مزد گناه هستند؟ زندگی صحیح و سلامت اخلاقی همیشه موجب سعادت است، همانطور که ضرب المثل قدیمی می‌گوید:

«لعنت خداوند بر خانه شیران است، اما مسکن عادلانرا برکت می‌دهد.»

(امثال سلیمان ۳: ۳۳).

کتاب ایوب مانند یک داستان شروع می‌شود. این کتاب از طرز فکر اندیشمندان ماوراء النهر و مصر نشأت گرفته است که از هزاره دوم قبل از میلاد مسیح به موضوع «شخص عادل و دردمند»، شخص بی‌گناه در بدبختی

## سر مقاله

بنا به درخواست عده زیادی از خوانندگان این مجله، اینک جلدی دیگر از *فرازهایی از کتابمقدس* را که کاملاً به کتاب ایوب اختصاص یافته است تقدیم می‌کنیم. همانطور که در صفحه اول این کتاب قید شده مسلماً ایوب شخصیتی افسانه‌ای است ولی در بیان شکوه‌ها، پرسشها و عصیانهای تمامی آنانی که متحمل رنجها هستند چه اندازه واقعی و با ثبات جلوه می‌کند.

ما خود را در شکوه‌ها و فریادهای ایوب بازمی‌شناسیم. او آنچه را که ما در خفا می‌اندیشیم با صدای بلند بر زبان می‌آورد: درد و رنج همیشه ناعادلانه است و بسیاری از اوقات به سراغ افراد بی‌گناه می‌آید و دائماً بر یکدسته از افراد یعنی ضعیفترها حمله می‌کند. «چرا این اتفاق برایم می‌افتد؟ چه کسی بدخواه من است؟ آیا این خدا است که مرا مجازات می‌کند؟ مگر به او چه کرده‌ام؟ آیا ناعادلانه نیست؟...»

سؤالات ما بی‌پایان است چون می‌خواهیم بدانیم تا کمتر درد بکشیم، تا باور کنیم که در این دنیا هنوز نظامی وجود دارد و آسمان بالای سرمان خالی نیست، تا این موضوع را انکار نماییم که جهان و تاریخ زائده اتفاق هستند و در نتیجه پوچ می‌باشند. تجربه بدبختی و حتی بیش از آن تجربه مرگ خیلی سریع ما را وامی‌دارند تا در جستجوی پاسخ به این سؤال برآییم که خدا برای ما کیست: آیا او هنوز خدای محبت است؟ صلیب مسیح و قیام او چه معنایی دارد؟

این جلد «فرازهایی از کتابمقدس» به موضوع درد و رنج اختصاص یافته است و طبق معمول مطالعه و بررسی متون کتابمقدس را اساس تفکر خود قرار داده است.

اتهاماتی را که به من نسبت داده شده به من نشان بدهد» (۳۵:۳۱). وسعت و محتوای سخن خدا می‌تواند خواننده را مشوش سازد (بابهای ۳۸-۴۲:۶. به مقالهٔ صفحهٔ ۲۲ مراجعه کنید).

در وضعیت کنونی کتاب جوان حکیم چهارمی نیز هست که بعد از صحبت‌های ایوب و قبل از پاسخ خدا به او برای سرزنش نمودن ایوب می‌آید (بابهای ۳۲-۳۷). ظاهراً این بخش از کتاب در اواسط قرن پنجم به آن اضافه شده که تغییری واقعی در مشاجرهٔ قبلی ایوب و دوستانش نمی‌دهد.

به شعر زیبایی که پیش از سخنان اصلی ایوب در مورد حکمت نایاب سروده شده است می‌باید مکان خاصی را اختصاص داد (باب ۲۸). این شعر که احتمالاً جدیدتر می‌باشد (قرن سوم یا چهارم؟) در گفتگوی ایوب و سه دوستش دخالت می‌کند، می‌توان در اینجا انتقادی از دلایل سنتی را که این سه تن ارائه می‌دادند و در عین حال درسی از حکمت واقعی را دید یعنی طرح اولیهٔ آنچه که خدا در آخر به ایوب خواهد گفت.

اگر کتاب ایوب از شکل داستان کوتاه قدیمی به صورت کتاب ضخیم امروزی درآمده است به این علت است که نسل‌های اسرائیلی خود را در شکایتها و فریادهایی که ایوب به سوی خدا می‌افرازد باز می‌شناسند. این داستان ادامه می‌یابد، و تمام ایماندارانی را که با مصیبت و سکوت خدا مواجهه می‌شوند همراهی می‌کند.

می‌اندیشیدند. شخصیت ایوب در خارج از اسرائیل و احتمالاً در آنسوی سرزمین اردن به دنیا آمده. الهه‌ای در موقع شورای آسمانی، تصمیم می‌گیرد تا قهرمان داستان را در تجربه‌ای قرار دهد. ایوب که از نظر مالی و جسمی مورد حمله قرار گرفته است توسط همسر و دوستانش نیز که به او پیشنهاد می‌کنند تا عهد خود را با خدا بشکنند مورد وسوسه قرار می‌گیرد. با اینحال ایوب تا به آخر وفادار می‌ماند و خدا او را تأیید می‌کند و در آخر ثروتش را دوباره به دست می‌آورد.

خطوط برجستهٔ این داستان را در روایتی که در ابتدا و انتهای کتاب ایوب نقل شده است می‌یابیم. (ایوب باب ۱ و ۲ بعد باب ۴۲:۷-۱۷ و به توضیحی که در صفحهٔ ۱۹ داده شده رجوع کنید. امکان دارد این داستان از قرن دهم یا نهم قبل از میلاد در اسرائیل شناخته شده باشد. از سوی دیگر حزقیال اشاراتی به این قهرمان غیر یهودی یعنی ایوب می‌کند (حزقیال ۱۴:۱۴-۲۳).

شاعری اسرائیلی در اوایل قرن پنجم یعنی کمی بعد از بازگشت قوم از تبعید فکر می‌کند که ماجرای ایوب را به سرزبانها بیندازد تا تفکری مذهبی را توسعه دهد. او از یک طرف دو متنی را که تنها ایوب در آنها صحبت می‌کند می‌سراید (ایوب باب ۳ و بابهای ۲۹-۳۱). و از سویی دیگر متنی را که طی آنها ایوب با سه تن از دوستانش که برای ملاقات او آمده‌اند یعنی الیفاز، بلدد و سوفر گفتگو می‌کند. در عرض سه دوره گفتگو (بابهای ۴-۱۴ و ۱۵-۲۱ و ۲۲-۲۷) ابتداء رشتهٔ کلام به دست هر یک از این دوستان داده می‌شود تا دلایل سنتی را بسط دهند (مقالهٔ صفحه ۹ را ببینید) سپس ایوب به هر کدام از ایشان پاسخ می‌دهد تا نسبت به عقیدهٔ «کیفر» با توجه به تجربیات شخصی خود اعتراض کند.

در نهایت شاعر اسرائیلی به مورد دیگری می‌اندیشد، گفتگوی خدا که به ندای ایوب پاسخ می‌دهد: «ای کاش کسی پیدا می‌شد که به حرفهایم گوش بدهد! من دفاعیهٔ خود را تقدیم می‌کنم. بگذار قادر مطلق جواب مرا بدهد و

## سرنوشت بی ایمانان

به عنوان مثال ایوب ۱۷:۱۵ و ۳۵:۲۷-۱۳-۲۳ را بخوانید.

سه دوست با یادآوری نکته ای بدیهی سخنشان را آغاز می کنند: بی ایمانان، افرادی که خدا را فراموش می کنند حتی اگر خدا فرصتی به ایشان بدهد همیشه مجازات خواهند شد: «او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید» (۲۹:۱۵). خدا اینگونه افراد را حتی توسط فرزندان می دهد مجازات می کند: «زیرا که جماعت ریاکاران بی کس خواهند ماند و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید.» (۳۴:۱۵). چنین شخصی به سوی تباهی می شتابد: «البته روشنایی شیرین خاموش خواهد شد و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد» (۵:۱۸). بلایی که به سرش می آید از جانب خدا است حتی اگر اشتباه در خود حامل مجازات و نتایجش باشد: شخص شریب «هر چه بکارد همان را درو خواهد کرد.» (۸:۴). نتیجه آن متوجه خود اوست. ایوب می بایست بفهمد که سرچشمه درد او گناه است. چه گناهی؟ آیا تکبر و غرور او در برابر خدا گناه محسوب نمی شود؟ گناهکار در واقع کسی است که «دست خود را به ضد خدا دراز می کند و بر قادر مطلق تکبر می نماید» (۲۵:۱۵). ایوب باید این واقعیت انکار ناپذیر را بپذیرد که مجازات وی بر حق است.

## سرنوشت عادلان

به عنوان مثال ایوب ۱۷:۵ و ۲۶-۲۲:۲۱-۳۰ را بخوانید.

واقعیت دیگری که دوستانش به عنوان شاهد دارند و اولی را نیرو می بخشد این است: شخص بی گناه همیشه پاداش می گیرد. تمام روایات باستانی این نکته را تأیید می کنند که خدا دوستانش را برکت می دهد. راز موفقیت بسیار ساده است و به چند عمل اساسی بستگی دارد:

## دوستان ایوب

### دوستانی مهربان

سه تن از دوستان ایوب به نامهای الیفاز، بلدد و سوفر به محض آنکه خبر پر آوازه بلاهایی را که به سر دوست مشترکشان آمده شنیدند سرزمین خود را ترک کردند. آنها تصمیم گرفتند بروند و با او همدردی کرده او را تسلی دهند. عمل زیبایی که حاکی از شفقت است. وقتی نزد او رسیدند بسختی او را شناختند چون که بسیار دردمند بود. آنها گریستند و مدت یک هفته تمام بی آنکه کلمه ای با او سخن گویند در کنارش ماندند چون می دیدند که درد او تا چه حد شدید است. (۲:۱۱-۱۳).

ایوب ابتدا با نفرین کردن روزی که در آن متولد شده بود سکوت را می شکند. این کار او باعث گفتگوی عجیبی شد که طی آن دوستانش به نوبت وارد صحبت شده و می خواستند ایوب را متوجه گنااهش بسازند، چون ایوب در حالی که خود را عادل می شمرد نسبت به خدا اعتراض می کرد. الیفاز، بلدد و سوفر نمایندگان آرام و زیرک حکمت باستان هستند که طبق آن بدبختی بدون گناه نمی تواند وجود داشته باشد. خدا عادل است و نیز در همین دنیا و پیش از وفاتشان افراد شریب را مجازات کرده و افراد عادل را پاداش می دهد. پس هر رنجی سزای اشتباهی شناخته شده و یا ناشناخته است. و اینکه ایوب باید در ذهن خود جستجو کرده ریشه دردهایش را بیابد.

او است.

## خشم يك جوان

بابهای ۳۲ تا ۳۷ را بخوانید.

شخصیت تازه ای بعد از صحبت‌های ایوب (بابهای ۲۹ تا ۳۱) وارد موضوع می‌شود، او جوانی است که هنوز جرأت مداخله پیدا نکرده است. نام او الیهو است که نامی متداول در اسرائیل می‌باشد. خشم او در مقابل ایوب و دوستانش شعله ور می‌گردد چون ایوب خود را عادل تر از خدا نشان می‌داد و سه دوست او جوابی نیافته‌اند و بدین ترتیب خدا را مجرم می‌شمارند (۳۲:۲-۳). او برای دفاع از شرافت خدا برمی‌خیزد: «اینک خدا متعال است و او را نمی‌شناسیم و شماره‌ساله‌های او را تفحص نتوان کرد» (۳۶:۲۶). خدا شخصاً بر دنیا حکمروایی می‌کند و خود می‌داند چه می‌کند. او حاکم بر انسانها و جهان است. او در انجام آنچه می‌خواهد و در استفاده از دنیا برای مجازات و یا ترحم بر آن آزاد است. ایوب با اعتراض به خدا در چه امری مداخله می‌کند؟ «چونکه بر گناه خود طغیان را مزید می‌کند» (۳۴:۳۷).

الیهو در دفاع از خدا کمی زیاده روی می‌کند. او کسی را که رنج می‌کشد از یاد می‌برد! خصیصه ترحم که در سه تن دوستان ایوب لااقل در هنگام رسیدنشان به چشم می‌خورد در او نیست. در مجموع او چیز تازه‌ای به این مشاجره نمی‌افزاید. او تنها به شکلی گذرا، این سؤال حکیمانه را مطرح می‌کند که آیا رنج می‌تواند معنایی داشته باشد (۳۶:۵-۲۵).

امروزه راه‌حلهای پیشنهاد شده توسط دوستان ایوب هنوز بازتاب عظیمی دارند. مردمی که در همین دوره و عصر با ما زندگی می‌کنند رنج را با محکومیت ربط می‌دهند: «اگر رنج می‌کشم، به خاطر این است که خدا دارد مرا مجازات می‌کند، ولی به چه علت؟» یا «من نسبت به خدا چه کرده‌ام که این بلا به سرم

- ایمان آوردن، بازگشت به سوی خدا که باعث آشتی می‌شود: «اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی بنا خواهی شد و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی.» (۲۲:۲۳).

- فروتنی، زیرا خداوند «فروتنان را نجات خواهد داد.» (۲۹:۲۲).

- دعا برای یافتن خداوند و درخواست کمک از او. «... دستهایت را به سوی خدا برافراز» (۱۱:۱۳).

خدا شخصی را که بدین صورت به وی نزدیک است سعادت‌مند ساخته و طول عمر به او می‌دهد: «نسل تو مانند علف صحرا زیاد خواهند بود و تو همچون خوشه گندم که تا وقتش نرسد درو نمی‌شود، در کمال پیری، کامیاب از دنیا خواهی رفت» (۵:۲۵ و ۲۶). و اگر مصائب به سوی او هجوم آورند خدا قبل از هر کس به کمک او خواهد شتافت تا او را تسکین داده، شفا بخشد. خدا او را بسرعت استوار خواهد کرد چون رحمت او بر نیکوکاران بی‌حد و مرز است. توصیه‌ای که دوستان ایوب به وی می‌کنند از همین مطلب ناشی می‌شود: «پس حال با او انس بگیر و سالم باش و به این منوال نیکویی بتو خواهد رسید» (۲۲:۲۱).

## عدم لیاقت بشر در مقابل خدا

ایوب ۴:۱۷-۲۱ و ۱۵:۱۴-۱۶ و ۲۵:۴-۶ را بخوانید.

آخرین استدلال برای قانع کردن ایوب این بود: چه کسی در مقابل خدا می‌تواند فخر نماید که کاملاً پاک است؟ «آیا انسان بحضور خدا عادل شمرده می‌شود و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد» (۴:۱۷). خدا عظیم است، تنها او عادل است درحالی که انسان موجودی محدود است. این محدودیت موجب دوری او از خدا و به گناه کشیده شدن می‌شود. آیا ایوب با عادل شناختن خود بطور مداوم سعی نمی‌کرد جای خدا را بگیرد؟ درد و رنج او نشانه محکوم بودن

## ایوب از چه شکایت می کند؟

اگر کتاب ایوب را بصورت داستانی دنباله دار مطالعه کنیم می بینیم که قهرمان آن به عنوان شخص حکیم و ثروتمندی معرفی شده است. دارایی او هنگفت بود: ۷۰۰۰ گوسفند، ۳۰۰۰ شتر، ۵۰۰ جفت گاو، ۵۰۰ ماده الاغ و تعداد زیادی خدمتکار. او ذاتاً هم غنی بود: مردی متقی و درستکار که از خدا می ترسید و خودش را از انجام بدی برحذر می داشت. آینده او نیز غنی بود: هفت پسر و دختر برایش متولد شده بودند. با اینحال، مطابق آنچه در داستان آمده خدا به شیطان اجازه می دهد تا همه چیز را از او بگیرد یعنی گله ها، خدمتکاران، فرزندان و حتی سلامتی اش را. علی رغم این ایوب سرکشی نمی کند و می گوید: ما خوشبختی را مثل عطایی از جانب خدا می پذیریم، چرا نباید بدبختی را نیز همانطور بپذیریم؟ شکوه های طولانی که به دنبال آن می آید بیشتر به بدبختی اساسی انسان رنج دیده و رفتار غیر قابل درک خدا مربوط است تا به خسارت معینی که به وی وارد آمده است.

### زندگی برای چه؟

ایوب فقط از این متأسف است که به دنیا آمده و متولد شده است و از اینکه چرا در رحم مادرش و یا موقع تولد از دنیا نرفته است. «لعنت بر آن شب!» او می گوید: «پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی کاشکه جان می دادم و چشمی مرا نمی دید پس می بودم چنانکه نبودم و از رحم مادرم بقبر برده می شدم» (۱۰:۱۸-۱۹) او آرزوی مرگ می کرد. «مثل بچه هایی که روشنایی را ندیدند

آمده است؟» نویسندگان کتاب ایوب به گونه ای که ایفاز، بلدد و سو فر را وارد گفتگو کرده اند نشان داده اند که این قبیل توضیحات در مورد رنج خوب نیستند. سرانجام درمی یابیم اولین عملی که از ایشان سر زده بود بهترین کاری بوده که می توانستند انجام دهند یعنی سکوت کردن به مدت یک هفته در کنار دوستشان که رنج می کشید.

## به طرز ناامید کننده‌ای تنها

ایوب به نظرش می‌رسد که هر راه چاره‌ای به رویش بسته شده است. این مرد رنج‌دیده می‌توانست لاقلاً توقع ترحم از دوستانش توقع ترحم داشته باشد. ولی ترحمی نمی‌بیند. از او افسانه ملل ساخته‌اند، او مسخره‌جوانترها شده است. بدتر اینکه نمی‌تواند روی نزدیکانش حساب کند. برادرانش خیانت کرده‌اند مثل نهر آبی که در گرمای تابستان آبهایش خشک و ناپدید می‌شوند (۱۷-۱۵:۶).

دیگر کسی برایش نمانده. «او برادران و آشنایانم را از من دور کرده است. بستگانم از من رو گردانیده و همه دوستانم مرا ترک گفته‌اند. اهل خانه و حتی خدمتکارانم با من مانند یک غریبه رفتار می‌کنند و من برای آنها بیگانه شده‌ام. خدمتکارم را صدا می‌کنم، حتی به او التماس می‌نمایم ولی او جوابم را نمی‌دهد. زنم از من گریزان است و برادرانم طاقت تحمل مرا ندارند» (۱۷-۱۳:۱۹). همچنین از اعتمادی که داشت خجالت می‌کشید (۲۰:۶). دوستانش که او را به خاطر عصیان‌ش ملامت می‌کردند می‌بایست می‌فهمیدند که همه سخنان مرد ناامید پوچ هستند و نباید از آنها ترسید، و جان کلام اینکه باید در مقابل خودشان دوستی را که در تجربه گرفتار است دیده و به سویش بروند.

بدبختی و یا لاقلاً سرنوشت مشترک می‌تواند انسانها را به هم نزدیکتر کند. هر کس می‌تواند به خود بگوید که زندگی انسان روی زمین مثل زندگی یک برده، طولانی و طاقت فرساست. (۱:۷) و اینکه زندگی بیش از یک نفس نیست. با اینحال ایوب گرداگرد خود فقط کسانی را می‌بیند که حقیقت را با دروغ می‌پوشانند و طیبیان کاذبی هستند که ادعا می‌کنند با درسهایی که آموخته‌اند می‌توانند باعث تسلی شوند (۱۳:۴ و ۱۲). تنها دوست امین و کریه‌ترین آنها را که برایش باقی می‌ماند بدین ترتیب توصیف می‌کند: به

در آنجا اسیران در اطمینان با هم ساکنند و آواز کارگزاران را نمی‌شنوند کوچک و بزرگ در آنجا یک‌اند و غلام از آقايش آزاد است» (۱۷-۱۹:۳). به هر حال زندگی بشر کوتاه است: «مثل گل می‌روید و بریده می‌شود و مثل سایه می‌گریزد و نمی‌ماند» (۲:۱۴). پس چرا عطای زندگی به انسانی داده شده است که عمرش به پایان می‌رسد؟ ایوب دیگر نمی‌تواند. از زندگی بیزار شده بود و از پا درآمده: «زیرا که ناله من پیش از خوراکم می‌آید و نعره من مثل آب ریخته می‌شود زیرا ترسی که از آن می‌ترسیدم بر من واقع شد و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید» (۲۴-۲۵:۳).

بدتر آنکه در رنج و کوبیدگی احساس می‌کند ترک شده و وسوسه می‌شود تا به آنچه که بیش از هر چیز توکل دارد خیانت ورزد. و این دعای وحشتناک از این احساس سرچشمه می‌گیرد: «ای کاش خدا آرزوی مرا برآورده سازد و مرا بکشد.» چون مرگ برای شخص عادل در صورتی که هیچیک از دستورات قدوس را فراموش نکرده باشد مثل خوشحالی است در دردها. انتظار کشیدن برای پایان کار خیلی طولانی به نظر می‌رسد بی‌آنکه توانی برای امیدواری باقی مانده باشی. «روح من تلف شده و روزهایم تمام گردیده و قبر برای من حاضر است» (۱:۱۷)

مسلمانان درون من پر از نگرانی است، و درباره این پیمان هم باید بگویم هرگز نخواهم فهمید در این مصیبتی که اتفاق افتاده خدا چه نقشی بر عهده داشته است (قتل عام یهودیان توسط هیتلر). برای من این مسئله به منزله اعتراض نسبت به خدا است چون من وابسته به سنتی مذهبی هستم که در آن انسان می‌تواند به خدا جواب رد دهد. من سعی دارم تا این اعتراض را که نسبت به آسمانی بی تفاوت و ناعادل صورت می‌گیرد احاطه نمایم. اگر جوابی نگرفته‌ام به این دلیل نیست که رابطه من با خدا گسسته شده و یا خدایی وجود ندارد بلکه من در مورد سکوت خدا از خود می‌پرسم.



چه فایده دارد که استغاثه و تضرع کنیم؟ (۹:۱۵-۳۲). حتی نمی‌دانیم کجا می‌توانیم او را بیابیم تا با وی گفتگو کنیم. (۲۳:۳). از سوی دیگر چرا انسانهایی را که تا این حد ظریف ساخته که به مثال برگی از وزش باد پراکنده می‌شوند، در دام می‌اندازد؟ (۱۳:۲۵). تقدیر انسانها این است که بروند و دیگر مجدداً باز نگردند، درحالیکه به درخت بریده این امکان داده شده تا از نو جوانه بزند (۱۴:۷). از این به بعد ایوب می‌ترسد: «مسلماً او مرا خواهد کشت و من امیدی ندارم» (۱۳:۱۵).

با اینحال به فریاد کشیدن و به گفتن آنچه می‌اندیشد ادامه می‌دهد. اگر از دست خدا شکوه می‌کند باید دانست که به خود خدا شکوه می‌کند. پافشاری وی نشان می‌دهد که علی‌رغم همه چیز او از خدا بیش از هر کس دیگر توقع دارد. سرزنشهایش دلالت بر وجود مسائلی است که هنوز نفهمیده است و نیز این سرزنشها حاکی از محبت هستند و نه انکار.

هلاکت می‌گویم تو پدر من هستی و به کرم که تو مادر و خواهر من هستی (۱۷:۱۴).

## خدایی غیر قابل لمس

ایکاش خدا لااقل خود را تا این حد ناامید کننده ظاهر نمی‌ساخت! او نقش اربابی را ایفا می‌کند که در دور دستهاست و حاضر نیست که بشنود و یا جواب دهد: «اگر بخواهد با او بحث کند نمی‌تواند حتی به یکی از هزار سؤالی که می‌کند پاسخ دهد» (۹:۳). انسان خود را ساخته دست او می‌داند: به یادآور که مرا از خاک به وجود آوردی... (۱۰:۹). اما در حال حاضر به نظر می‌رسد خدا از تحقیر کردن و از پا درآوردن آنچه ساخته است لذت می‌برد... آیا به این زودی مرا به خاک برمی‌گردانی؟ (۱۰:۹). آگاهی از واقعیتی دیگر بود که باعث می‌شد ایوب تا این حد لب به شکایت بگشاید: ایکاش روزهای گذشته بازمی‌گشت، روزهایی که خدا، نگهدار من بود و راهی را که در پیش داشتم روشن می‌ساخت و من با نور او در دل تاریکی قدم برمی‌داشتم (۲۹:۲-۳).

خدا حتی عادل هم نیست. «ذریت ایشان بحضور ایشان با ایشان استوار می‌شود و اولاد ایشان در نظر ایشان» (۲۱:۷) درحالیکه شخص نیکوکار که کاملیت و نیکویی او زبانزد مردم است، شخصی که خود را چشمان نابینا و باهای لنگان ساخته، در ورطه و تاریکی امتحان غوطه‌ور است (۲۹:۱۵). «مرا در گِل انداخته است که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی‌کنی و برمی‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی خویشتن را متبدل ساخته بر من بی‌رحم شده‌ای با قوت دست خود بمن جفا می‌نمایی.» (۳۰:۱۹-۲۱).

غیر ممکن است بتوان از انگیزه خود در مقابل خدا دفاع کرد، چون او به طریقه انسانی در محکمه حاضر نمی‌شود. قاضی و متهم کننده یکنفر هستند پس

نشد لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو ترا ترک خواهد نمود.

سودی ندارد؟ آیا می توان بی آنکه توقعی داشت از خدا ترسید یعنی او را دوست داشت، او را پرستش کرد، او را با محبت خدمت کرد؟

آنگاه ایوب برخاسته جامه خود را درید و سر خود را تراشید و بزمین افتاده سجده کرد و گفت برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد. در این همه ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

ایوب همه چیز را از دست داده بود. در اینجا اتفاق و یا سرنوشت نقشی ندارند بلکه خدا است که آنچه را داده بود بازپس گرفت. او آزاد است و به کسی حساب پس نمی دهد. در فاصله بین برهنه به دنیا آمدن و برهنه از دنیا رفتن انسان در رابطه خود با خدا چگونه خواهد زیست؟ ایوب خدا را متبارک می خواند. مسلماً او بدین ترتیب از تنهایی کلی فرار می کند اما آیا زندگی ارزش زیستن را دارد؟ برهنه متولد شدن و برهنه از دنیا رفتن، با اینهمه زندگی یک برکت است. در واژه «با اینهمه» تمامی نیروی ایمان نهفته که ایوب را در تجربه مطیع و نه تسلیم سرپا نگاه می دارد. ایوب دو حرکت مکمل یکدیگر انجام می دهد: او برمی خیزد، مثل اینکه می خواهد بگوید من به زندگی ادامه خواهم داد. سپس به خاک می افتد که می خواهد بگوید: من می پذیرم.

## داستان ایوب

در زمین عوض مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب می نمود.

خداوند به شیطان گفت آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست مرد کامل و راست و خدا ترس که از گناه اجتناب می کند. شیطان در جواب خداوند گفت آیا ایوب مجاناً از خدا می ترسد. آیا تو گرد او و گرد همه اموال او بهر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر

## (ایوب ۱-۲ و ۴۲: ۷-۱۷)

در زمانهای گذشته، نمی دانیم چه موقع سرزمین عوض در اسرائیل نبود. بدین ترتیب این غریبه می تواند یک هم دوره خودمان باشد چون او همانطوری زندگی کرده که هر کس دیگر زندگی می کند و سؤالاتی که می کرده سؤالات همه است. اما او مردی درستکار است: کامل، تمام عیار و با اعتماد کامل.

شیطان: دشمن، متهم کننده، تفرقه افکن، سنگلغزشی که باعث افتادن است. کار او در اینجا است. چرا به روایت داستان خدا او را به شورای خود راه داده است؟ و بویژه چرا خدا اجازه می دهد که شیطان در زمین پرسه بزند و آنطور که می خواهد در آنجا بگردد. به گفته دیگر، چرا شخص عادل باید رنج بکشد؟ آیا رنجی وجود دارد که از این قاعده مستثنی باشد؟ کاهنان یهودی در کتاب تلمود می گویند: «وقتی کوزه گر کارش را تمام کرد با یک تخماق روی ظرفها می کوبد تا از استحکام آنها مطمئن شود. اما او فقط روی ظرفهایی می کوبد که از آنها اطمینان دارد!» آیا ترس از خدا برای ایوب

## خدا به ایوب جواب می دهد

طی فصلهای گذشته ایوب از سکوت خدا رنج کشیده، با اینحال به سؤال کردن از او ادامه می دهد و به او اخطار می کند که جوابش را بدهد. اگر خدا در مقابل رنج فرد بی گناه توضیحی نداشته باشد به این معنی است که او ناعادل بوده و همدست همه افراد ناعادل است، و به طور خلاصه او خدا نیست. بالاخره، خدا صحبت می کند: نویسنده کتاب ایوب رشته کلام را بدست او می دهد. اما فصلهای ۳۸ الی ۴۲ خیلی عجیب و گمراه کننده هستند!

### کسی که سؤال می کرد خود تحت سؤال قرار می گیرد

وقتی که خدا شروع به صحبت می کند در واقع ایوب را به مبارزه می طلبد: این کیست که با حرفهای پوچ و بی معنی حکمت مرا رد می کند؟ حال کمرت را مثل یک مرد ببند و به پرسش من پاسخ بده. «بستن کمر» یا دربرکردن لباس جنگ: تصویر خنده دار جنگی که ایوب بر علیه خدا به پا کرده و خدا آن را بر زبان می آورد. چون ایوب بسیار قوی و بسیار دانا است و چون از خدا حساب کارهایش را می خواهد، خوب پس خدا از او سؤال خواهد کرد و او باید خدا را تعلیم دهد.

درواقع قسمت اعظم صحبت خدا از سؤالاتی در مورد آفرینش و جهان تشکیل یافته است (۳۸:۴-۳۸): در مورد زمین، دریا، روشنایی، ابعاد جهان، صورتهای فلکی، و بالاخره رویدادهای آسمانی مثل برف، تگرگ، باران، طوفان. ایوب بیچاره قادر نبود به تمام این سؤالات پاسخ دهد. وقتی که زمین را بنیاد نهادم تو

شیطان در جواب خداوند گفت پوست بعوض پوست و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد لیکن الان دست خود را دراز کرده استخوان و گوشت او را لمس نما و ترا پیش روی تو ترک خواهد نمود.

تنهایی شخص عادل رنجدیده زمانی که خدا سکوت کرده و شیطان برکت را به لعنت مبدل ساخته وحشتناک است. در این لحظه از داستان و بسیاری از اوقات در تاریخ زندگی بشر، می توان از خود سؤال کرد: «خدا کجا است؟» کاهنی یهودی به این سؤال پاسخ داده است: «خدا جایی ساکن است که به او اجازه وارد شدن داده شده باشد.» وقتی که نمی دانیم خدا کجاست، در اینجا است که باید به خودمان رجوع کنیم.

به این ترتیب خداوند، ایوب را بیش از پیش برکت داد و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. پس ایوب پیر و سالخورده شده وفات یافت.

در فاصله میان دو سکوت ایوب یعنی هفت روز ابتدایی و سکوت ناشی از پذیرفتن در خاتمه، زندگی جریان دارد که در آن خدا بشکلی خستگی ناپذیر منتظر ایوب است و ایوب بدنبال خدا می گردد. ایوب مرد درستکار و صادقی است که قدردانی، انتظار کشیدن، اشتیاق داشتن و خدمت کردن خدا را بلد است. مردی که درست صحبت می کند حتی اگر در مورد «شب» حرف بزند. ایوب، برادر من!

مقاومت کند و نامهای بهیموت که حیوانی چهار پا و لویاتان که حیوانی مکار است و همان اسب آبی و تمساح می باشند که در سواحل رود نیل به خوبی شناخته شده هستند را به این لیست می افزاید. اگر این حیوانات ترسناک و حتی خطرناک جای خود را در آفرینش دارند بدین معنی است که خالق می داند چه می کند. هر موجود زنده نقش خود را ایفاء می کند، خواه انسان بداند و خواه نه. خدا باز در قسمتی که بطور یقین نتیجه گیری سابق از تنها گفتگوی موجود بوده است ایوب را به باد استهزا می گیرد: ۴۰:۱۰-۱۴. خدا بی درنگ پیشنهاد ایوب را می پذیرد و از او دعوت می کند تا به جای او آمده بر دنیا حکومت کند، بدی و بی عدالتی را سرکوب نماید، و هنگامیکه ایوب در انجام این کارها موفق شد خدا می تواند به خاطر پیروزی او را تمجید نماید! نقشها با هم عوض می شود. این شوخی امکان می دهد تا محدودیت حکمت ایوب را که دست آخر خود را به جای خدا تلقی کرده و می خواهد به او بگوید که چه باید کرد دیده شود.

## آخرین سخنان ایوب

تمامی این سخنان الهی ایوب را تحت تأثیر قرار می دهد، نمایش آفرینش و هزاران زیبایی عجیب آن اندکی از فشار دردناک گفتگوها می کاهد. در واقع، هیچیک از سخنان خدا مثل سخنان دوستانش نبود که سعی داشتند درد و رنج او را توجیه نمایند. از سوی دیگر هیچیک از سخنان خدا تنها در مورد بشر نبود، مثل اینکه در جوار آن به سؤالات بسیار ناراحت کننده ای پاسخ داده باشد. سؤالات ایوب باقی است و هنوز هم همان سؤالات ما هستند. با اینحال ایوب تجربه دیگری را هم کسب می کند که به وی آرامشی دوباره می بخشد. او محدودیت ذکاوت انسانی خود را درک کرده است. او حال

کجا بودی بیان کن اگر فهم داری. کیست که آنرا پیمایش نمود اگر می دانی و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید.

سپس خدا به پرسیدن سؤالاتی از ایوب در مورد حیوانات ادامه می دهد (۳۸:۳۹-۳۹:۳۰): آیا می توانی برای ماده شیر و بچه هایش که در لانه خود لیسیده و یا در جنگل به کمین نشسته اند، خوراک تهیه کنی تا شکمشان را سیر کنند؟ گورخرها را چه کسی وحشی بار می آورد؟ تعجب آور است که خدا اسم حیوانات وحشی را ردیف می کند: بزکوهی، گورخر، گاو وحشی، شتر مرغ، شاهین و عقاب، بی آنکه اسب جنگی را با آن توان وحشی و مافوق بشری از یاد ببرد.

## خدا ایوب را به استهزا می گیرد

خدا به این گونه، به شکلی گمراه کننده به سؤالات بی شمار ایوب در مورد بی نظمی جهان و بیچارگی بی گناهان پاسخ می دهد. خدا بی آنکه ایوب را محکوم کند با استهزاء کردن وی او را سرجایش می نشاند. ایوب، این دانشمند بزرگ که به خدا «تو» می گوید و از او ایراد می گیرد دعوت شده تا حکمت را نزد حیوانات جستجو کند. آنها از وجود انسان غافل هستند و از قدرت او گریزان و مصرفی نیز برای انسان ندارند با اینحال خدا مراقب خوراک و زاد و ولد ایشان است و چه اندازه بیشتر از انسان مراقبت می کند. این همان دلیلی است که عیسی برای دعوت به اعتماد در قبال پدر آسمانی در دست دارد. (متی ۶:۲۵-۳۱). تنوع زیاد حیوانات دلالت بر حکمت بی پایان خدا دارد. او باعث فوران حیات می شود و به هزاران شکل با دقت از آن حفاظت می کند و هر یک از این اشکال حیات تعجب انگیزتر از دیگری است. نویسنده دیگری بعدها در مقابل وسوسه افزودن نام دو حیوان ترسناک دیگر به اسامی این حیوانات نتوانسته

## سخنان خدا

سخنان خدا در متن کنونی کتاب ایوب به دو دسته تقسیم شده، ولی در اصل دسته دوم به دسته اول افزوده شده است. پس ما متن واحدی از سخنان خدا و از پاسخهای ایوب را می توانیم مطالعه نماییم:

«خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده گفت: کیست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک می سازد؟ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سؤال می نمایم پس مرا اعلام نما.» (۳۸:۱-۳).

خلاصه سخنان خدا:

\* آفرینش دنیا و شناخت آن (۳۸:۴-۲۱)  
 زمین، دریا، روشنایی و بهنه آنها.  
 \* شگفتیهای آسمان (۳۸:۲۲-۳۸)  
 برف، نگرگ، باران، ستارگان، طوفان  
 \* حیوانات (۳۸:۳۹-۳۰:۳۰)

«آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید. کسی که با خدا مواجه کند آنرا جواب دهد.» (۲:۴۰)

«آیا داوری مرا نیز باطل می نمایی و مرا ملزم می سازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟ آیا تو را مثل خدا بازویی هست و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده و به عزت و شوکت ملبس ساز. شدت غضب خود را بریز و به هر که متکبر است نظر افکنده او را به زیر انداز. بر هر

می داند که ... چیز زیادی نمی داند و بسیاری از شگفتیهای آفرینش از حد تصور او کاملاً درمی گذرد (۴۲:۲-۳). آیا درد و رنج قابل مقایسه با این جانوران وحشی می باشد که از ما می گیرند و هیچ مصرفی برایمان ندارد و حتی این هیولاهای خطرناکی که از خود می پرسیم خدا برای چه آنها را آفریده است؟

«از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من ترا می بیند.» (۴۲:۵) ایوب تجربه ای شخصی کسب نموده است، در خلال تجربیات و طرز تفکرش چهره دیگری از خدا را کشف کرده که با آنچه به آن عادت کرده بود و می پنداشت آن را می فهمد و آن را در اختیار دارد متفاوت بود. این دیگر نظریات و براهینی نبودند که به صورت استعاره برای گفتن آخرین کلام و یا برای حمله کردن به کار می روند. ایوب حالا می پذیرد که در مقابله خدا، Touter-Aouter خدای اسرار آمیز سکوت اختیار کند.

او آرزو داشت خدا را ببیند (۱۹:۲۶-۲۷)، خوب! آرزویش برآورده شده بود، بی آنکه خدا بصورتی شگفت انگیز تجلی یابد. گردبادی که خدا از درون آن تکلم می کند آیا همان طوفان درد و رنج نیست که زندگی ایوب را زیر و رو کرده و خورد نموده است؟ (۳۸:۱). خدا در تجربه او همیشه حضور داشته و با او حرف زده بی آنکه او را له کند و یا محکوم نماید. خاتمه داستان به خود این جرأت را می دهد تا این جمله را از زبان خدا بیان نماید: تنها ایوب در مورد من به درستی سخن گفته است.

## شیطان کیست؟

کتاب ایوب از شخصیت مرموز و مخوف و شیطان، این دشمن سرسخت بشر با ما سخن می گوید. پیش تر شیطان را چون موجودی که بر پیکر سیاهش سری هولناک و حیوانی را حمل می کند، تصور می کردند. بعدها به منظور زشت تر جلو دادنش به شاخ و سم و دم نیز مزینش کردند. به راستی او کیست؟

نام عبری اش از فعل مخالفت کردن و واژه دشمن مشتق می شود (پیدایش ۵۰:۱۵). این نامی است که در طی محاکمات به شاکی اطلاق می شود (ر.ک مزمور ۱۰۹:۶/۲۰/۲۹). در رویای داوری کاهن بزرگ یوشع شاهد هستیم که شیطان یوشع را متهم می سازد و فرشته خداوند بر شیطان بانگ می زند که: «ای شیطان خداوند ترا نهیب نماید» (زکریا ۳:۲). در داستان ایوب، شیطان فرشته ای است از بندگان آسمان پسر خدا که در جستجوی بدی و شرارت بر زمین پرسه می زند تا اتهامی علیه انسان بیابد. او ایوب را متهم می سازد که تنها به دلیل حفظ منافعش خدا را بندگی می کند. پس شیطان دشمن انسان، اما مطیع خداوند است و هنوز با او به به دشمنی برنخاسته. و از آنجا که هنوز مطیع خداوند است بی اذن او قادر به آسیب رساندن به ایوب نیست (۱:۱۲؛ ۲:۶).

بعدها در کتاب مقدس خواهیم دید که به دشمنی با خدا نیز بر می خیزد و از آن پس شیطان خوانده می شود. الهام افکار پلید برای قد برافراشتن علیه خداوند را به او نسبت می دهند: اول تواریخ ۲۱:۱ و دوم سموئیل ۲۴:۱.

در عهد جدید واژه شیطان اغلب در زبان یونانی «ابلیس» ترجمه شده است: کسی که تهمت و افترا می زند و تفرقه می افکند. او عیسی را همچون ایوب وسوسه می کند بلکه او را از خداوند برگرداند اما عیسی همانند ایوب، در این وسوسه ها ایمان خود را به خداوند حفظ خواهد کرد.

که متکبر است نظر کن و او را ذلیل بساز و شریبان را در جای ایشان پایمال کن. ایشان را با هم در خاک پنهان نما. و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن. آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد که دست راست تو را نجات تواند داد. (۴۰:۸-۱۴)

## پاسخ ایوب

متن حاضر یعنی دومین قسمت پاسخ ایوب (۱:۴۲-۶) مغشوش است. احتمالاً می باید قسمت اول آیه ۳ و کل آیه ۴ را که در جای دیگر خدا آنها را استفاده کرده است حذف کرد. پس می توان هر دو پاسخ ایوب را بصورت واحدی که در ذیل آمده است خواند.

«آنگاه ایوب خداوند را جواب داده گفت: اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم. دست خود را به دهانم گذاشته ام. یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.» (۴۰:۳-۵)

«می دانم که به هر چیز قادر هستی و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهاییکه فوق از عقل من بود و نمی دانستم. از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم.» (۴۲:۲-۳، ۵-۶)

روز پرستش خدایان شادی دل من بود،  
 روزی که بدنبال الهه راه می‌پیمودیم، روز فتح و غنای من بود!  
 در وطن خویش آموختم نام خدا را حفظ کنم،  
 به مردم خود آموختم تا نام خدا را محترم بدارند.

آنچه به خودی خود خوب است برای خدا مکروه می‌باشد،  
 آنچه در ذات خود بد است برای خدا نیکوست.  
 چه کسی تصاویر خدایان را که در آسمان است می‌شناسد؟  
 نصیحت خداوند آبی عمیق است، کیست که آن را بفهمد؟  
 چگونه انسانها راه یک خدا را خواهند آموخت؟

به ضربه شلاق مرا زد و به ضربه چوب مرا شکافت.  
 تمامی روز شخص جفاکار بدنبالم است،  
 و شب هنگام نمی‌گذارد لحظه‌ای نفس بکشم،  
 از شدت اضطراب مفاصلم از هم گسیخته،  
 نیرویم کاسته شده، نشانه بدی را می‌بینم.

خدایم به مدد من نیامده، او دست خود را به سویم دراز نکرده است  
 الهه ام نسبت به من بی‌رحم بوده و در کنارم با من راه نمی‌رود.  
 قبر من گشوده است، خانه ام را به این زودی از من گرفته اند.  
 تمام وطنم می‌گوید: او گم شده است!  
 دشمنم این را شنیده و برقی از خوشحالی بر چهره اش می‌درخشد.  
 روزگاری را به یاد می‌آورم که تمامی خانواده ام  
 مورد محبت خدایان مدافع بودند.

## ایوب‌های دیگری از شرق باستان

در ادبیات شرق باستان، لااقل تا آنجا که ما اطلاع داریم، متون بسیاری مشابه  
 کتاب ایوب برجای مانده است. شخص بی‌گناهی که رنج می‌کشد و نمی‌داند  
 چرا، هر مذهبی که داشته باشد، نزد خدا لب به شکایت می‌گشاید. ناله‌ها و  
 دعا‌های ایوب شهادت می‌دهند که او معرف تمامی بشریت است، چون نویسنده  
 آن او را بصورت غریبه‌ای در اسرائیل تصور کرده است.

لودلول- بل- نه مه کی (بابل- پایان هزاره دوم پیش از میلاد مسیح)

روزها شکوه است و شبها اشکها  
 ماهها در سکوت است و سالها در سوگ...  
 مانند کیوتری، تمام روز ناله می‌کنم.  
 هنوز زندگی را شروع نکرده بودم که از وقت مقرر درگذشتم.  
 بسیار تلاش کردم تا بازگردم، فقط درد بود، فقط درد!  
 تنگی من بیشتر می‌شد، ولی آنچه حق من بود بدست نمی‌آوردم!

خدایم را خواندم، ولی روی خویش را به من ننمایاند؛  
 الهه ام را خواندم، ولی حتی سر خود را بلند نکرد.  
 به پشت سر نگرستم، تیره بختی بدنبالم بود،  
 انگار برای خدایم قربانی نگذرانده باشم،  
 انگار در شام مقدس یادی از الهه خود نکرده باشم.  
 با اینحال خود را با دعا و التماس مشغول می‌ساختم،

## مزامیر ایوب

چهره ایوب را می توان زوال ناپذیر خواند چون در هر جا و در هر دوره تعداد زیادی خود را در تاریخ و فریادهای وی سهمیم دانسته اند. این امر از همان عهد عتیق به تحقق می پیوندد، بخصوص در کتاب مزامیر، یعنی این مجموعه شگفت انگیزی که از دعاهای فراوان، شکرگذاریها و دعاهای توکل و اعتماد تشکیل یافته است. ولی در این مجموعه تعداد درخواستهایی که بصورتی حزن آور برای نجات یافتن انجام گرفته، التماسها و اعترافهای بی شماری نیز می باشند.

### زمان آه کشیدن

مزمور نویسان نیز مانند سراینده کتاب ایوب و گاه تقریباً با همان کلمات از کوتاهی و بی ثباتی زندگی انسان ناله سر می دهند: و اما انسان ایام او مثل گیاه است مثل گل صحرا همچنان می شکفت زیرا که باد بر آن می وزد و نابود می گردد و مکانش دیگر آنرا نمی شناسد (مزمور ۱۰۳: ۱۵-۱۶).

انسان که مثل گیاهان از خاک بوجود آمده است، تقدیرش نیز مثل آنان این است که دوباره به آن بازگردد؛ انسان را به خاک برمی گردانی و می گویی: «ای خاکیان به خاک تبدیل شوید.» (مزمور ۹۰: ۳). در مقابل او که از ازل تا به ابد خدا است زندگی های ما و زمانهای ما مثل خوابی است که در سحرگاه می گذرد. (مزمور ۹۰: ۵). در زمانی به کوتاهی آه کشیدن، سالهای عمرمان را به پایان می رسانیم. ۷۰ یا ۸۰ سال عمر چیست؟ زود می گذرد و ما به عالم دیگر پرواز می کنیم (مزمور ۹۰: ۹-۱۰) چه می شد. اگر لااقل سعادت ما در طول این زندگی ناچیز تضمین شده بود؟ اما تلاطم عمر جز درد و رنج نیست (مزمور ۹۰: ۱۰).

دعای سومری (هزاره دوم پیش از میلاد مسیح).

ای خدایی که غضب او را برافروخته ام، به آرامی نخستین خود بازگرد.  
ای الهه ای که خشم او را برانگیخته ام، به آرامی نخستین خود بازگرد.  
نمی دانم چه گناهی نسبت به تو مرتکب شده ام.  
ای خدا، آیا بی آنکه بدانم به تو گناه ورزیده ام؟  
نسبت به الهه ام چه خطایی کرده ام؟  
چگونه بدانم چه اشتباهی مرتکب شده ام؟  
خدایم در غضب خویش از من رویگردان شده است  
و خشم الهه ام مرا در نیستی انداخته است.

جستجو می کنم ولی کسی دست خود را در دستم نمی نهد.  
ناله کرده فریاد برمی آورم: «پس چه کسی صدایم را خواهد شنید؟»  
ای خدای آشنا یا ناآشنا کی قلب تو سخن می گوید؟  
ای الهه آشنا یا ناآشنا چه وقت شفقت در قلب کینه توز تو بیدار خواهد شد؟  
بشریت گنگ است و علم آن پوچ.

آنانی که ایشان را انسان خطاب می کنیم چه می توانند بفهمند؟  
ای خداوند کسی را که نسبت به تو امین بوده رد نخواهی کرد.  
برای بیرون آوردن وی از لجنزاری که او را در آن انداخته ای  
دستی را که به سویت دراز کرده است بگیر.  
مرا از هر گناه شستشوده و آواز صدایم همیشه جلال تو را خواهد ستود.



این مسلماً عذاب دیگری است. بدین ترتیب مورد تمسخر دشمنانی قرار گرفته اند که نه علت دشمنی آنها را می توان فهمید و نه علت نزاع آنها را. «آنانی که بی سبب از من نفرت دارند از موهای سرم بیشترند. دشمنانم در مورد من دروغها می گویند، آنها از من قوی ترند و قصد کشتن مرا دارند. آنچه از دیگران غصب نکرده بودم به زور از من گرفتند» (مزمور ۶۹: ۴).

بی رحمانه تر از این عدم حضور دوستان و خیانت آنان است: «طعنه و سرزنش مردم دل مرا شکسته است و سخت بیمار شده ام. منتظر بودم کسی با من همدردی کند، ولی شخص دلسوزی یافت نشد. به جستجوی افرادی پرداختم که مرا دلداری دهند، اما کسی را نیافتم.» (مزمور ۶۹: ۲۰). طرد شدن، فراموش شدن، شنیدن ناسزا و استهزاء نیز به تجربه اولیه افزوده می شود و قربانی جریان دیگر نمی داند چه باید بکند. «در خلاب ژرف فرو رفته ام جایکه نتوان ایستاد به آبهای عمیق درآمده ام و سیل مرا می پوشاند» (مزمور ۶۹: ۲). در نظر نویسنده مزمور ۸۸ تاریکی مطلق زندگیش را فرا گرفته است: زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانیم بقبر نزدیک گردیده. (مزمور ۸۸: ۳). هیچ نور امید می این مزمور را روشن نمی کند اما با اینحال مانند فریادی است که به سوی خدا بلند شده باشد.

## چرا مرا رها کرده ای؟

مزمور نویس در عمق بدبختی خویش خدا را می خواند. حتی شخص بیچاره ای که در مزمور ۸۸ از او یاد شده و دوستی نزدیکتر از تاریکی به خود ندارد نمی خواهد دست از خواندن خدا بردارد: ای خداوند چرا مرا ترک کرده و روی خود را از من پنهان نموده ای؟ (مزمور ۸۸: ۱۴). در ابتدای مزمور ۲۲ پرسش مشابهی را می بینیم: ای خدای من، ای خدای من چرا مرا ترک کرده ای؟ ... (مزمور ۲۲: ۱). شخص و یا مردمی که در میان دشمنان نشان حقیر شده اند،

ظاهراً خدا بی ترحم است: توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید. (مزمور ۱۰۲: ۲۳).

## يك زندگی لبریز از بدبختی

برخی از مزامیر به فریادهای بلند از روی ناامیدی شباهت دارند، بخصوص این موضوع را در مزمور ۲۲، ۶۹، ۸۸ می بینیم، ولی در مزامیر دیگر نیز این مطلب به چشم می خورد. بیمارانی که به بیماری سختی مبتلا هستند رنجهایشان را به زبان می آورند. یکی می گوید: زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید. دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می کنم. بسبب آواز ناله خود استخوانهایم بگوشت من چسبیده است.. (مزمور ۱۰۲: ۳-۵). دیگری می گوید: ... ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم چشم من از غصه کاهیده شد بلکه جانم و جسدم نیز زیرا که حیاتم از غم و سالهایم از ناله فانی گردیده است قوتم از گناه ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد نزد همه دشمنانم عار گردیده ام خصوصاً نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام هر که مرا بیرون بیند از من می گریزد. (مزمور ۳۱: ۹-۱۱).

باز هم شخص دیگری که در بیان رنج خود واقعگراتر است اینطور می نویسد: در جسد من بسبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم بسبب خطای خودم سلامتی نی. جراحات من متعفن و مقروح شده است بسبب حماقت من. دل من می طپد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیزز با من نیست. دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می ایستند و خویشان من دور ایستاده اند (مزمور ۳۸: ۳، ۵، ۱۰-۱۱). مرد بیچاره ای در مزمور ۲۲ ناله می کند: اما من مانند کرم پست شده ام... (مزمور ۲۲: ۷).

## از ایوب تا عیسی

### انسان در مواجهه با خدا

مقایسه دو چهره عیسی و ایوب معلوم نیست امکان پذیر باشد. ایوب شخصیتی تخیلی است و حال آنکه عیسی چهره ای تاریخی و عینی است که آثاری از زندگی خود بر جای گذاشته است. بعلاوه عیسی زمانی ظهور می کند که اعتقاد به قیامت از مردگان در میان یهودیان به یقین مبدل شده بود. برعکس ایوب بی آنکه امیدی به زندگی بعد از مرگ داشته باشد با سوالات بزرگی در مورد رنج و درد مواجه بود. بالاخره و بویژه برای یک فرد ایماندار عیسی به انجام رسیدن مکاشفه ای است که در زمان کتاب ایوب هنوز به اتمام نرسیده است. با اینحال مقایسه بین ایوب و عیسی به دلایل زیادی موجه می باشد.

### ایوب و رنج و درد

نویسنده کتاب ایوب مانند برخی دیگر از نویسندگان کتاب مقدس که پیش از دوران اسارت اسرائیل دست به نگارش کتاب خود زده اند می خواهد از حدود توضیحات بسیار ساده در مورد رنج، شکست و مرگ تجاوز کند. او شخص دانایی است که در مورد حدود توانایی انسان همیشه روشن بین بوده ولی در عین حال از توضیحاتی که در مورد رنج داده می شد و باعث فراخواندن اراده غیر قابل درک خدا می شد ناراضی بود. مصیبت وارده نمی توانست به علت گناه وی باشد چون او خود را بی گناه می انگارد: «اگر چه می دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده ای نیست» (۷:۱۰). ایوب چگونه می تواند خود را در مقابل خدا قرار دهد و مفهومی برای اندوهش بیابد؟

(مزمور ۳۵:۱۱) از پادرا آمده و در حالیکه مرگ را در چند قدمی خود می بینند (مزمور ۱۴۳:۳ ت.ج) مثل تفاله پست شده اند (مزمور ۳۱:۲)، آنانی که در تجربه هستند باز هم التماس می کنند و گاهی نیز می غرند.

او نمی تواند از حسادت ورزیدن به بی ایمانانی که با تکبر راه می روند و به مردم ظلم می کنند، حرفهای کثیف به زبان می رانند و با غرور سخن می گویند خودداری کند: خدا چگونه بداند؟ درواقع به نظر نمی رسد که خدا ببیند: بدکاران مانند سایرین در زحمت نمی افتند و هیچ گرفتاری ندارند. پس چه فایده دارد که قلبمان را طاهر نگه داریم اگر هر روز معذوب شویم و هر صبح تأدیب شویم؟ (مزمور ۷۳:۴-۱۴). تعجب آورتر از آن عدم یاری دادن خدا به افرادی است که به خاطر ایمان خود در رنج هستند. و این فریاد ناشی از همین امر است: هر آینه بخاطر تو تمامی روز کشته می شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می شویم. (مزمور ۴۴:۲۲).

غالباً نجات در دور دستها است چون خدا پاسخ نمی دهد. (مزمور ۲۲:۱ و ۲). انسان گاهی حتی خدا را محکوم می کند: «زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است» (مزمور ۳۸:۲) اما به فریاد کشیدن و اعتراض کردن ادامه می دهد: «ای خداوند تا بکی همیشه مرا فراموش می کنی تا بکی روی خود را از من خواهی پوشید؟» (مزمور ۱۳:۱). علی رغم هر چیز لااقل ایمان بصورت فریاد و یا تقاضای کمکی باقی می ماند. و به همین دلیل است که حتی تاریکترین مزامیر بصورت مناجات پسر، یعنی آن مصلوب شده باقی مانده اند.

## جوانه آرزو

ایوب برخلاف عیسی خود را در مکانی کاملاً زمینی قرار می دهد. او می داند که سالهایش شمرده شده است و «راه بدون بازگشتی» را در پیش خواهد گرفت (۲۲:۱۶). بهتر است که بجای اعتماد به خدا، امیدی را که بیشتر بر مبنای فریاد بنا شده حفظ نماید. ایوب درحالی که تنش پاره پاره شده و تقریباً نا امید است می خواهد باور کند که خدا شاهد اوست: «اینک الان نیز شاهد من در آسمان است و گواه من در اعلی علیین» (۱۹:۱۶). «و من می دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست و من او را برای خود خواهم دید و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری اگر چه گردهایم در اندرونم تلف شده باشد» (۲۵:۲۶-۲۶). این اعتماد به منش ایماندارانی که ناعادلانه شکنجه می بینند ولی مطمئن هستند که خدا در کنار ایشان است و اجازه نخواهد داد که اتفاق جبران ناپذیری بیفتد افزوده می شود. «زیرا تو مرا در چنگال مرگ رها نخواهی کرد» (مزمور ۱۶). عیسی نیز با اطمینان از اینکه خدا دوستان خود را رها نخواهد کرد در مقابل مرگ مانند همین خادم و مثل خود ایوب رفتار می کند.

## راز خدا

شاید شباهت ایوب با عیسی به این علت است که خدا با احترام زیادی به او نزدیک می شود. مسلماً او با چنگ و دندان از خود دفاع می کند چون اصرار دارد که خدا آنطور که دوستانش می خواهند به وی بقبولانند نیست. اما تفکر وی، او را متوجه شرایط بشر می کند. فصلهای ۳۸ تا ۴۲ کتاب ایوب به بسط دادن صحبت خدا اختصاص یافته و طی آن از شخص حکیم دعوت شده تا بفهمد که خود او خدا نیست. زیرا انسان دارای محدودیتی سه گانه می باشد:

- ابتدا محدودیت در وجود: انسان می تواند فقط با قسمتی از حکمت خدا

در ابتدا ایوب بصورت سوم شخص از خدا حرف می زند درست مثل اینکه او موجودی است در دور دستها و دست نیافتنی: «زیرا که مرا به تند بادی خورد می کند و بی سبب زخمهای مرا بسیار می سازد. مرا نمی گذارد که نفس بکشم بلکه مرا به تلخی ها پر می کند» (۱۷:۹-۱۸). خدا بود که می توانست به پرشش ایوب پاسخ دهد اما او در دور دستها بود: «کاش می دانستم که او را کجا یابم تا آنکه نزد کرسی او بیایم» (۳:۲۳-۹). شکایت ایوب هنگامی به نقطه اوج می رسد که بی آنکه نامی از خدا ببرد به وی خصوصیتی نسبت می دهد از قبیل: اشتیاق نابود ساختن مانند حیوان درنده ای که دندانهایش را به یکدیگر می فشرد (۹:۱۶) یا شخصی که از خورد کردن دیگران لذت می برد (۱۶:۱۲) یا تیراندازی بیرحم یا جنگجویی که ایوب را مانند رخنه ای که می تواند شهر حصارداری را از پا درآورد، از پا درآورده است (۱۴:۱۶).

ولی ایوب مستقیماً نیز با خدا حرف می زند و جسورانه او را تو خطاب می کند. او به نوبت نسبت به نیکویی، قدوسیت و عدالت خدا اعتراض می کند. به عنوان نمونه ۷:۷-۲۱ و ۹:۲۷-۳۱، ۱۰:۱-۲۲، ۱۳:۲۰-۱۴:۲۲ را مطالعه کنید. کسی جرأت نکرده تا این حد خدا را بصورت بنیادی زیر سؤال ببرد. در اینجا این وسوسه وجود دارد که بگوییم ایوب در نقطه مقابل عیسی و در رابطه توأم با اطمینان و محبت خدا قرار گرفته است. این موضوع حقیقت دارد ولی ایوب با پافشاریهای خود تصاویر اشتباه خدا را در حلقه محاصره می اندازد، خدایی که فقط به درد پر کردن فضای خالی زندگی انسان می خورد و هنگامی که دیگر انسان حرفی برای گفتن ندارد آن را اختراع می کند. ایوب به گونه ای راه خدای عیسی را هموار می سازد.

## با ایوب در مقابل مرگ

هزاران ایوب امروزه در بیمارستانها و درمانگاهها هستند که می باید با درد و رنج، بیماری طولانی، مرگ و سکوت خدا روبرو شوند. در کنار آنها بعضی از اعضای خانواده و یا عیادت کنندگانش هستند که آنها را در این راه دشوار همراهی می کنند. یکی از آنها آقای میشل فرومو کشیش شهرستان نانت تجربه خود را در مورد افرادی که روبه مرگ هستند بازگو می کند.

### همه چیز به خوبی پیش می رفت!

مرگ به یکباره در عرض یک لحظه و یا چند هفته مرگ نزدیک می شود: سرطان، حادثه رانندگی، کسالتی که شخص را به بستر بیماری می کشاند و در سنین بالاتر نشانه افول است. بیمار می گوید: «قبلاً حالم خوب بود!» «همه دشمنانم پشت سرم حرف می زنند و درباره ام بد می اندیشند. آنها می گویند: به مرض کشنده ای مبتلا شده، از بستر بیماری بلند نخواهد شد.» (مزمور ۴۱: ۷-۸). حالا دیگر هیچ چیز خوب پیش نمی رود. بیمار می باید از دست دادن روابطش را بپذیرد، اموالش را رها کند و از دست دادن سلامتی و شاید حتی زندگی را قبول کند. از دیدگاه روانپزشکی او می باید فاتحه آنها را بخواند. اگر ایماندار باشد تلاش خواهد کرد تا هدیه وجودش را به خدا تقدیم کند. آنقدرها هم ساده نیست! ایوب در ابتدای کتاب به نظر می رسد از دست رفتن روابط، اموال و فرزندانش را براحتمی می پذیرد و بدون هیچ مسئله ای آنها را بعنوان هدیه ای به خدا تقدیم می کند. اما ادامه داستان نشان می دهد که اینطور نیست و باید مسیری طولانی را طی کند تا به آن هدیه دست یابد.

هم عصر باشد و اولین محدودیت وی این است که بعد از آفرینش دنیا متولد شده است.

- محدودیت در علم و دانش: شخص حکیم متوجه می شود که انسان نمی تواند ادعا کند قادر است همه چیز را توضیح دهد و راز درد و رنج و شکست ابعادی نامفهوم و فاجعه آمیز را شامل می شود که می بایست آنها را به عهده گرفت.

- محدودیت در توانایی: خدا به ایوب می فهماند که سرزمینهای پهناوری در این دنیا وجود دارند که هر یک سرنوشت خود را دارند و ایوب از وجود آنها بی اطلاع است پس باید فروتن باقی ماند و حتی گاهی سکوت کرد. «اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم. دست خود را به دهانم گذاشته ام. یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود» (۴۰: ۴-۵) تأیید رازگونه بودن و دیگرگونگی خدا در رابطه بین عیسی و خدا دیده می شود- اما این بار دیگر یک داستان نیست. - او نیز اصرار دارد تا بزرگی خدا و آزادی مطلق او را در قبال اراده و تمایلات بشر تأیید کند. در قسمت وسوسه شدن مسیح توسط شیطان (لوقا ۴: ۱-۱۳) نشان داده می شود که خدا طبق خیالات انسان اراده اش را تغییر نمی دهد: «... خداوند خدای خود را تجربه مکن.» زمانی که راه عیسی با راهی که خدا به او تحمیل نموده ظاهراً تلافی پیدا می کنند، عیسی می فهمد که تمایل او و پدر با هم یکی نیستند: «... نه به خواهش من بلکه به اراده تو» (لوقا ۲۲: ۴۲). عیسی سلاحهای دیگری به جز آنچه نویسنده کتاب ایوب در دست دارد در مقابل درد در اختیار خود دارد ولی به فکر دادن توضیح قطعی آنها نیست: درد بصورت راز باقی می ماند و گذر او از دره مرگ احتضاری دردناک است. وی درحالی که به پایان راهش می رسد به انسان می گوید که در فراسوی درد و رنج و مرگ، چشم اندازی از زندگی و امید وجود دارد که ایوب آنها را از پیش احساس می کرده است.

## زبانی نامناسب

هنگامی که ایوب به سخن گفتن آغاز می‌کند دوستانش درد و رنج او را فراموش می‌کنند و دیگر نمی‌خواهند به شکایات او گوش دهند یا بدانند چه در ذهن او می‌گذرد و درست همانطور که در سکوت به سر می‌برند خاموش بودند. بالاخره از او هیچ انتظاری نداشتند جز اینکه به حرفهایشان گوش بدهد و دلایلشان را قبول کند. آنها دقیقاً همان کاری را می‌کنند که نمی‌بایست می‌کردند. کسی که رنج می‌کشد تجربه‌ای منحصر به فرد را پشت سر می‌گذارد و اگر با مرگ روبرو شود مرگ خودش است. کلماتی که در آن هنگام به کار می‌برد و یا حرکاتی که انجام می‌دهد همه و همه تنها برای شریک ساختن شخص همراهش در رنجی است که می‌کشد. کسی که او را مشایعت می‌کند باید به همان اندازه که می‌گیرد بدهد یعنی به حرفهای او گوش کند. در مقابل ایوب که رنج می‌کشد دوستانش قرار دارند که به او درس الهیات یاد می‌دهند. بعلاوه آنها با ایوب موافق نیستند! و به شیوه‌ای صحبت می‌کنند که با شرایط او تناسب ندارد. ایوب این آمادگی را ندارد تا آزادانه و بدون هیچ توضیحی به جملاتی از قبیل: «رنجهایتان را به خدا تقدیم کنید» یا «خدا کسانی را که دوست دارد تجربه می‌کند» گوش کند. چطور می‌توان باور کرد که خدا از درد و رنج انسانها خوشنود است؟ بعضی از جملاتی که همینطوری به ذهنمان می‌رسند و یا برخی جملات کلیشه‌ای در خصوص درد و رنج و ارزش آن در راز نجات ما، تصویری از خدا بدست می‌دهد که به ایمان مسیحی ما خیانت می‌کند. شایسته تر است کلماتی انتخاب کنیم که از ایجاد هرگونه سد و یا مانع در ادامه صحبت‌مان جلوگیری نماید.

تجربه ایوب و رفتار دوستانش عمیقاً با والدین، دوستان و عیادت کنندگان بیماران در بیمارستانها و آنانی که به هنگام مرگ بر بسترشان حضور دارند صحبت می‌کند. آنها می‌توانند بیماران را کمک کنند تا این فاصله زمانی را به کمال برسانند و در ایمان آن را پشت سر بگذارند درست مانند عید قیام. فقط یک نکته را باید در نظر داشت و آن اینکه عیادت شخص درحال موت ملاقاتی عادی نیست، بلکه ملاقات شخصی است که جسم وی مبتلا و عکس‌العملهایش غیر قابل پیش بینی است. شخص عیادت کننده «دقیقاً نمی‌داند در چه شرایطی قرار دارد.» همراهی کردن شخص روبه موت همیشه همراهی کردن فرد به سوی مرگ خود است و صحبت از مرگ دیگران، چیزی است که باید منجر به فروتنی شود.

## سکوتی ناراحت کننده

عیادت شخص درحال مرگ روی انسان اثر می‌گذارد چون وای درد و رنج بیمار، عیادت کننده با راز زندگی و مرگ خودش روبرو می‌شود. و بی‌شک به همین علت است که معمولاً این ملاقات با سکوتی ناراحت کننده آغاز می‌شود همانند سکوت معنی دار دوستان ایوب! هیچکدام کلمه‌ای بر زبان نیاوردند چون می‌دیدند درد وی بسیار شدید است (۲:۱۳). ساکت ماندن بر بالین یک بیمار، یک لبخند، گرفتن دستهای بهتر از آن است که با سبیلی از کلمات، ترس خود را کتمان کنیم یا با حرفهای دروغ از قبیل «امروز حالتان خوب به نظر می‌رسد» درحالی که بیمار می‌داند دارد فروکش می‌کند و بزودی خواهد مرد از واقعیت فرار کنیم.

کلمات و یا حالات را به او تحمیل نماید همچنین می تواند او را کمک کند تا اشتیاقی برای تکلم نمودن با خدا پیدا کند و بالاخره کمک کند تا فریاد او تبدیل به فریادی حاکی از ایمان بشود. شخص در حال مرگ با تعمق در مورد رنج صلیب می تواند آخرین حالت انسانی خود یعنی مرگ را آزادانه و در ایمان پشت سر بگذارد درحالی که زندگی را به پدری باز می گرداند که آن را از او دریافت داشته است: خداوند داده و خداوند بازپس گرفته، بر نامش جلال باد! پدر، روح خود را در دستهای تو می سپارم.

### خشم مقدس؟

هنگامی که همه چیز به خوبی پیش می رود و بطور ناگهانی تجربه ای دردناک برای شخصی بی گناه روی می دهد و یا مرگ خود را نزدیک احساس می کند فریادی به سوی خدا بلند می شود که: «مگر من به خدا چه کرده ام که چنین بلایی به سرم آمده است؟» امری بسیار طبیعی و بی عیب است که شخص در حال مرگ عصیان خود را بیان کند و بی شک بهتر است که همراه او مانع این کار نشود و سعی نکند تا بسرعت کلماتی دلگرم کننده به زبان بیاورد. عصیان ایوب او را در جهت انکار خدا پیش نمی برد بلکه وی را بتدریج به سویی می برد که خود را با فروتنی و در ایمان در مقابل راز خدا قرار دهد. زمانی که شخص درحال مرگ در مقابل خدا قرار گیرد و بعد از آنکه از محدودیت خود آگاه شد و ضعف خود را گردن گرفت امکان دارد، فقط امکان دارد که آرامش بیابد.

### فریادی در درون فریاد عیسی

مدتها بعد از داستان ایوب، عیسی توسط رنج صلیب خود به ما می آموزد که درد و رنج انسان را نجات نمی دهد بلکه وضعیت ما در طول مصیبت بعنوان انسانی مسئول و آزاد است که می تواند ما را نجات دهد. عیسی نیز بعد از شناختن عصیان و شک و تردید در باغ جتسیمانی و بر روی صلیب بعد از آنکه فریاد برمی آورد: «الهی، الهی چرا مرا ترک کرده ای؟» (متی باب ۲۷: ۴۶) زندگی خود را آزادانه به پدر تقدیم می کند و می گوید: «ای پدر بدستهای تو روح خود را می سپارم...» (لوقا ۲۳: ۴۶).

این رفتار عیسی در موقع مرگ باید همراه شخص بیمار را در ایجاد رابطه ای که برای کمک به بیمار صورت می دهد راهنمایی نماید. او می تواند برای بیمار این امکان را بوجود بیاورد تا کلمات و حالاتی برای دعا کردن بیابد بی آنکه این

لباسهایش مندرس است. در سمت چپ صحنه گوینده ایستاده است. خداوند و دشمن از راه می‌رسند و به گفتگو می‌پردازند: (ایوب ۲: ۲-۶) و سپس از صحنه خارج می‌شوند. گوینده ایوب ۷: ۷-۸ را می‌خواند. ایوب روی زمین می‌نشیند و زنش از راه می‌رسد و با وی به گفتگو می‌پردازد. (ایوب ۲: ۹-۱۰). گوینده ایوب ۲: ۱۰-۱۳ را می‌خواند و بعد از مکثی کوتاه ایوب ۳: ۱ و سپس از صحنه خارج می‌شود. ایوب درحالی که تنها مانده با خود سخن می‌گوید. (ایوب ۳: ۳ و ۷ و ۱۰-۱۳ و ۱۶ و ۲۳-۲۶).

#### پرده سوم: گفتگوی ایوب با دوستانش.

می‌توان فقط قسمتهای با اهمیت تر را منعکس کرد. مثلاً:

۱- الیفاز: ۴: ۲-۶ - ۵- بلداد: ۱۸: ۲-۳

۲- بلداد: ۸: ۱-۶ - ۶- صوفر: ۲۰: ۳-۷

۳- صوفر: ۱۱: ۵-۶ - ۷- الیفاز: ۲۲: ۵-۱۰

۴- الیفاز: ۱۵: ۵-۶ - ۸- بلداد: ۲۵: ۴-۶

و در هر مورد ایوب مثلاً با این آیات پاسخ می‌دهد: باب ۲: ۶-۴ باب ۷: ۵-۱ و باب ۲: ۱۰-۳ باب ۱۳: ۲-۵ باب ۱۶: ۲۰ باب ۲۷: ۲-۴ و غیره.

#### پرده چهارم: مداخله الیهو

گوینده در سمت چپ ظاهر می‌شود و از روی طومار خود ایوب ۳۲: ۱-۵ را می‌خواند. الیهو وارد می‌شود (باب ۳۲: ۶-۱۰ و ۳۳: ۱-۳ و ۳۸-۱۳). سه نفر از دوستان ایوب در سکوت وارد می‌شوند و الیهو روی به آنها می‌گوید: (باب ۳۴: ۲، ۳۴، ۳۵-۳۷) و سپس روی به ایوب کرده و می‌گوید: (باب ۳۵: ۲-۶، ۲۳-۲۴).

## گروههای کتابمقدسی

### به خطر انداختن خود برای ایفای نقش ایوب:

«اجرای» یک متن یعنی به صورت امروزی درآوردن، زنده کردن و مجسم ساختن آن. در کلیسای مدرسه یا دبیرستان می‌توان نقش ایوب را اجرا کرد. ایوب تعلیم مذهبی حائز اهمیتی است. اینک یک سناریوی ۶ پرده‌ای که در بیست و نهمین شماره مجله اینیسیال (Initiales) به تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۸۲ پیشنهاد شده است.

#### پرده اول: اولین قرار داد بین خداوند و دشمن. اعلام مصیبت‌های ایوب.

هنگامی که پرده بالا می‌رود مردی مشاهده می‌شود که لباسهای فاخری بر تن دارد. از سمت چپ صحنه شخصی که گوینده است به جلو می‌آید که از روی طوماری پوستین جاهایی را که باید قرائت کند می‌خواند. ابتدا ایوب ۱: ۱-۶. از سمت راست دو شخصیت جلو می‌آیند یعنی خداوند و دشمن که با یکدیگر گفتگو می‌کنند (ایوب ۱: ۷-۱۲) و سپس از صحنه خارج می‌شوند. گوینده باید ایوب ۱: ۱۳-۱۴ الف را بخواند. اولین کسی که حامل پیام است نزد ایوب می‌رسد (ایوب ۱: ۱۴-۱۵) و سپس دومین نفر از راه می‌رسد (ایوب ۱: ۱۶) و سومین نفر (ایوب ۱: ۱۷) و بعد چهارمین (ایوب ۱: ۱۸-۱۹). ایوب برپاخاسته و ردای فاخرش را از تن درآورده به خاک می‌افتد.

#### پرده دوم: دومین قرار داد. گفتگویی در دل خود.

درست مثل پرده اول ایوب در وسط صحنه نشسته است ولی این بار

## رهاننده ام زنده است

(ایوب ۱۹: ۲۳-۲۷)

این پنج آیه کتاب ایوب در روایات مسیحی مانند گنج هنگفتی هستند. در اینجا نبوتی در مورد قیام عیسی مسیح و مؤمنینش می خوانیم. از سوی دیگر در آیین پرستش از این متن، قرائتی برای مراسم تشییح جنازه مسیحی ساخته شده است. این متن را ابتدا با هم می خوانیم: «کاشکه سخنانم الان نوشته می شد کاشکه در کتابی ثبت می گردید و با قلم آهنین و سرب بر صخره ای تا به ابد کنده می شد و می دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست و بعد از آنکه این پوست من تلف شود بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید. و من او را برای خود خواهم دید و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری اگر چه گرده ایم در اندرونم تلف شده باشد.

۱) مانند تمام متنهای شاعرانه در این متن نیز قسمتهایی وجود دارند که «به نمایش گذارده شده» و یا ارزش بیشتری به آنها اختصاص یافته است.

مثلاً در آیات ۲۳ و ۲۴ شیوه ادبی «parallelisme» یا ترادف عبارات به چشم می خورد که در شعر کتابمقدسی بسیار رواج دارد و مبنای آن تأیید و پافشاری بر موردی خاص می باشد. ابتدا شروع به نوشتن نکات مهم می کنیم تا بعد بتوانیم آنچه را نوشته ایم بر لوح ذهنمان حک کنیم. (این هم شیوه دیگر نوشتن است که با شکوه تر می باشد.) و بالاخره آنها را بر روی صخره می تراشیم. (نوشته ای برای نسلهای بعد.)

مثال دیگری در آیات ۲۵-۲۷ مشاهده می کنیم. این روش اجازه می دهد تا بفهمیم که منظور از رهاننده کیست. (آیه ۲۵) منظور خدا است (آیه ۲۶)

### پرده پنجم: مداخله خدا.

صدایی از پشت صحنه بگوش می رسد: همان شخصیتی که نقش خداوند را در پرده اول ایفاء کرده است و بی آنکه روی صحنه نمایان شود. ابتدا با ایوب سخن می گوید: ۳۸: ۴-۷ و ۴۰: ۲. ایوب به او پاسخ می دهد: ۴۰: ۴-۵. صدا مجدداً با ایوب سخن می گوید: ۴۰: ۷-۱۴. بالاخره ایوب پاسخ می دهد: ۴۲: ۲-۵ و بعد از صحنه خارج می شود. سرانجام صدا دوستان ایوب را مخاطب قرار می دهد: ۴۲: ۷ب-۸. در طول مدتی که گوینده دارد باب ۴۲: ۹ را قرائت می کند دوستان ایوب از صحنه خارج می شوند و گوینده تنها باقی می ماند.

### پرده ششم: تبرئه شدن ایوب.

گوینده باب ۴۲: ۱۰-۱۷ را می خواند البته اگر تعریف کند بهتر است.

آرایش صحنه و لباسها را طوری انتخاب کنید که متناسب با شرایط زمانی باشند که مایلید موضوع با آن مطابقت داشته باشد. ترجمه هایی مثل کتابمقدس اورشلیم یا T.O.B عالی هستند ولی بعضی وقتها لازم است دستکاری شوند تا با زبان امروزی تطبیق یابند. ترجمه کتابمقدس به زبان امروزی برای اجرای این نمایشنامه کاملاً مناسب است.



متن با چه دیدی خوانده شده است؟ ایمانداران از زمانی که بتدریج به پاداش بعد از مرگ اعتقاد یافتند، علاقه مند شدند تا این قسمت را دوباره بخوانند و مفهوم تازه‌ای به آن بدهند.

۶) این متن را با توجه به ایمان مسیحی ما مبتنی بر قیام عیسی از مردگان چگونه می‌توان خواند؟ مسیحیان نیز به نوبه خود علاقه داشتند تا در این متن اعلام قیام آینده منجی خود را ببینند. آنها دوست داشتند تا در عیسی آن حامی را ببینند که در کتاب ایوب از او یاد می‌شود. این امر تاریخ انتقال و ترجمه را که اندکی جابه‌جا شده توجیه می‌کند. امروزه نیز می‌توان ترجمه‌های مختلفی را که در دسترس داریم برای پی بردن به این نکته مورد مطالعه قرار دهیم. مطالعه این قسمت‌ها کاملاً بجا و مناسب است.

## خادم رنج‌دیده

### (اشعیا ۵۳)

این سروده معروف که از باب ۱۳:۵۲ تا اشعیا باب ۵۳:۱۲ ادامه می‌یابد به همان نسبت که درکش مشکل است به همان نسبت حائز اهمیت می‌باشد، بخصوص ترجمه آیات ۱۰ تا ۱۲ بسیار حساس است (حد اقل می‌توان دو کتاب مقدس را با یکدیگر مقایسه کرد). بسیار طبیعی است که این متن را دوباره و بدقت در جزوه‌ای مربوط به ایوب و مشقت شخص بی‌گناه بخوانیم. ادعا نمی‌کنیم که این تمرین کامل است ولی می‌تواند برای ورود به متن و دریافت چند نکته اساسی آن کمک کند.

خدایی که ایوب او را شناخته (آیه ۲۷): «چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشمان دیگری.»

۲) ضمائر «من» «م» موصولی را در این آیات پیدا کنید و یادداشت نمایید.

آیات ۲۳-۲۴: ثبت شدن، کنده شدن.

آیات ۲۵-۲۷: «می‌دانم» بیان یقین است.

زنده بودن

ایستادن (چه کسی می‌ایستد؟)

دیدن / نگاه کردن.

۳) بوسیله مشاهداتی که انجام دادیم متوجه می‌شویم که اولین قسمت متن (آیات ۲۳-۲۴ در مورد آرزو) توجه خواننده را سابقاً به آنچه که در قسمت دوم متن آمده است جلب می‌کرده (آیات ۲۵-۲۷ یقین).

۴) از آنجا که موقع نگارش متن اخیر در کتاب ایوب اعتقاد به برخاستن مردگان وجود نداشت معنی آیات ۲۵-۲۷ چه می‌تواند باشد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است تمامی این مجله را مطالعه کرده باشید. چه امیدی در این متن بیان شده است؟ از نظر نویسنده کتاب ایوب، خدا نمی‌تواند کسی را که شریعت مرسوم در مورد پاداش عمل را انکار می‌کند مجرم به شمار آورد. حتی مرگ ایوب هم نمی‌تواند این اطمینان را شکست دهد. نویسنده حتی تجسم می‌نماید که خدا ایوب را برای لحظاتی دوباره زنده خواهد کرد تا او را ملاقات کند و به او حق دهد. نویسنده به گونه‌ای صحبت می‌کند تا بهتر بتواند بر این اطمینانی که می‌خواهد به آن شهادت دهد تأکید نماید. در اینجا به هیچ وجه منظور و کنایه از «قیامت مردگان» به آنصورت که بعدها در اعتقاد نامه یهودیان و مسیحیان آمده است نمی‌باشد.

۵) از موقعی که ایمانداران یهودی به قیامت مردگان اعتقاد پیدا کردند این

همه از او صحبت می‌کنند. هرچه در مورد او گفته می‌شود نشان‌دهنده تناقضی بین ظاهر او و واقعیت می‌باشد. به خصوص اگر قسمت دوم آیه ۱۴ را یعنی («از آنجهت که منظر او... تباه گردیده بود») را به جای اصلی خود یعنی بعد از آیه ۲ باب ۵۳ انتقال دهیم که کلماتی چون «صورت، جمال و منظر» وجه اشتراک آنها می‌باشند بهتر به این مطلب پی می‌بریم. هرآنچه در مورد بنده آیات ۲-۹ می‌دانید یادداشت کنید. («در زمین» و «از زمین»). این کار مانند داستانی است که بدون وقفه آمیخته به شهادت آنانی است که بنده را ملاقات می‌کنند («ما» در آیات ۲-۶).

دانستن این نکته که آیا این بنده شخصیت تاریخی به خصوصی است یا نه تقریباً غیر ممکن است. نشانه‌هایی موجودند که باعث می‌شوند تا به موارد زیر بیندیشیم:

۱- یک پادشاه (بنده خدا مثل داود که باید قوم پراکنده در تبعید را دوباره گردآوری کند).

۲- یک نبی (مثل ارمیا که با وی بد رفتاری می‌شد ولی برای قوم وساطت می‌کرد. آیه ۷ و ارمیا ۱۱:۱۹، ارمیا ۷:۱۶ و ۱۱، ۱۴).

ولی عملاً این نشانه‌ها مبهم هستند و تصویری نامفهوم و سمبولیک را تشکیل می‌دهند که فراسوی هر شخصیت عینی می‌باشد. در این متن تعمداً این شخصیت معرفی نشده و باید این نکته را رعایت کرد.

### ۳- تبدیل هیئت ما

نگاه کنید چگونه گروه «ما» در آیات ۲ تا ۵ از وضعیت ظاهری به وضعیت حقیقی انتقال می‌یابند و از خطا به واقعیت می‌رسند. این تبدیل بسیار حائز اهمیت است و باعث می‌شود که تماشاگران حقیر بنده تبدیل به شاهدانی «نو ایمان» شوند که خطای خود را می‌شناسند. ببینید بنده چه کاری به نفع این گروه

### ۱) چند صدا

این سروده توسط چند نفر سراییده شده است که می‌باید آنها را از یکدیگر تشخیص داد. چه کسی صحبت می‌کند؟ ابتدا ضمایر و ضمایر ملکی متفاوتی را مشاهده می‌کنیم که باید با مداد رنگی آنها را مشخص کرد. یک رنگ برای ضمیر «من» و ضمیر ملکی «مال من»، رنگ دیگر برای ضمیر «ما» و «مال ما»، رنگ دیگر برای «او» و «مال او» و دیگری برای «آنها» و «مال آنها». (لطفاً دور ضمیر دوم شخص مفرد و جمع خط نکشید). آیاتی را که این کلمات در آنها یافت می‌شوند علامتگذاری کنید، این کار باعث تشخیص واحدهای مختلف می‌شود.

سپس تمام شخصیت‌هایی را که ذکر شده‌اند یادداشت می‌کنیم: بنده، مردم، امته‌ها، پادشاهان، خداوند و غیره. اولین سؤال این است که چه کسی در آیات ۱-۶ از ضمیر «ما» استفاده می‌کند. آیا همانطور که در آیه ۱۵ قید شده است «امته‌ها» هستند و یا با توجه به آیه ۸ «قوم او» می‌باشند؟ جواب به این سؤال به پرسش دیگری وابسته است که کمی بعد مطرح می‌شود یعنی این بنده‌ای که گروه «ما» در مقابل وی احساس گناه می‌کنند و بعد شفا می‌یابند کیست؟ (آیات ۴-۶) در ابتدای این قسمت (آیات ۱۳-۱۵) و همینطور در انتهای آن (آیات ۱۱ و ۱۲) می‌توان صدای خدا را تشخیص داد. گروه «ما» پیروزی بنده را اعلام می‌کنند (آیه ۱) و آنچه را که خدا ظاهر نموده شهادت می‌دهند و اینکه توسط خداست و به خاطر همه امته‌ها که پیروزی را کسب خواهد کرد. بنابراین این گروه مشابه قوم خدا هستند یا حداقل مشابه گروهی از اسرائیلیان که خطای خود را دریافته‌اند. شاید هم همین گروه داستان بنده را در آیات ۷-۱۰ بیان می‌کنند.

### ۲- این بنده کیست؟

همانطور که در آیه ۷ می‌بینیم او تنها کسی است که حرف نمی‌زند هرچند

انجام می دهد.

این تغییر چگونه صورت گرفته است؟ توسط موعظه در مورد بنده؟ و یا توسط خبر یا مکاشفه ای از جانب خدا؟ این مکاشفه در چه موردی است؟  
(آیه ۳ و ۱۰ و ۱۲)

آیاتی را که نشان می دهند بنده بی گناه بود و با اینحال متهم و محکوم شده بی آنکه کوچکترین تلاشی برای رهایی خود از مرگ بکند را یادداشت کنید. بعد از آنکه او را مضروب کردند خود متهم کنندگانش متوجه شدند که گناهکارند چون او را بی گناه به قتل رسانده بودند و خود آنها هستند که این را می گویند و نه خدا.

به همین خاطر است که متن از یک قربانی «برای گناه» حرف می زند. مرگ بنده نوعی قربانی خودخواسته است، تقدیم وجود خویش به خدا، بدون آنکه نفعی و یا ریاکاری در کار بوده باشد، بدون هیچ نفرتی نسبت به کسانی که وی را به قتل می رسانند. چنین قربانی مقبول خدا است و می تواند گناه را از بین ببرد. قربانی بی گناه باعث آشکار شدن گناه قاتلانش می شود و این شناخت و اعتراف سرچشمه پاک شدن و بخشش می گردد.

همین کلمه کلیدی (به زبان عبری) نتیجه ای از این دو قسمت بزرگ را اعلام می کند: خداوند گناه همه را به پای بنده «محسوب» می کند (انتهای آیه ۶) در عین حال بنده خود را آزادانه به خاطر گناهکاران «در میان قرار داده است.» (آخر آیه ۱۲)